

چرا و بچه دلیل قرآن معجزه است

ناصر کلام

# انقلاب دامنه داری آغاز میشود

## و سراسر ادبیات عرب را فرا میگیرد

\* وسعت ادبیات عرب

\* عصر طائمی ادبیات عرب و ماجرای بازار عکاظ

\* برای کوبیدن انقلاب دست بچه کارهائی زدند ؟

\* داستان « اسعد بن زراره » و پنبه لعنتی که در گوش او

کردند !

میدانم این حقیقت را چطور ادا کنم که ناسیونالیستهای افراطی و نازک - نارنجی ، با آن روح حساس و لطیفشان ! ناراحت نشوند ، که « زبان عربی » یکی از وسیعترین و غنیترین زبانهای دنیاست .

درست است که فارسی شکر است و تعبیراتش لطیف و عالی ، و قبل از هر چیز زبان مادری ماست ، ولی هیچ محقق زبان شناسی نمیتواند انکار کند که زبان و ادبیات عرب از لحاظ وسعت و دامنه لغات و استحکام ترکیب و جمله بندیها در میان زبانهای دنیا کم نظیر است .

اگر فرضاً ما خرده حسابه‌های سیاسی با بعضی دولت‌های عربی ( نه ملت‌های مسلمان آنها ! ) داشته باشیم دلیل این نمیشود که در بحثهای علمی اعمال تعصب کرده واقعیات را نادیده بگیریم ، اساساً فرق دانشمند و محقق ، با افرادی عادی همین است که آنها « حقیقت » را میجویند آنچنان که هست ، در حالی که اینها امیال و خواسته‌های خود را می‌جویند و حقائق را بصورت خواسته‌های خود می‌بینند ! .

همانطور که در میان زبانهای خارجی زبان فرانسوی نیز از نظر وسعت و قدرت بیان مطالب امتیاز غیر قابل انکاری دارد .

بهر حال ، وسعت زبان عربی تنها از این نظر نیست که مواد لغات آن فوق‌العاده زیاد است ، بطوریکه برای يك موضوع مانند «اسب» یا «گوسفند» (نمیگوئیم «شتر» تا ایراد کنند که تنها سرمایه عرب شتر بوده چه جای تعجب که برای آن صدها لغت وضع کنند) لغات زیادی برای سنین مختلف و رنگهای گوناگون و حالات دیگر وضع شده است ، یا مثلاً گریه با صدا و بی صدا هر کدام لغت جداگانه ای دارد .

بلکه علاوه بر کثرت مواد لغت ؛ دامنه اشتقاقات آن نیز بسیار وسیع است . مثلاً از يك ماده معین با استفاده از ابواب مختلف (ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید افعال مجهول و غیر آنها) ممکن است صدها لغت ساخت ، و این امر برای کسانی که آشنا با ادبیات عربی هستند کاملاً روشن است .

جالب توجه اینکه تمام اشتقاقات تابع نظم و قاعده خاصی است که کمتر از آن تخلف میکنند .

گذشته از این ؛ در زبان عربی برخلاف بسیاری از زبانها برای دو نفر صیغه خاصی از فعل وجود دارد ، و برای مرد وزن نیز دو رقم فعل می‌آورند ، یعنی ششونده از يك کلمه تمام خصوصیات مخاطب یا شخص مورد بحث را میتواند درك کند .

و جالب توجه اینکه با تغییر حرکات آخر کلمات (که در اصطلاح «اعراب» میگویند) از هر کلمه معانی مختلفی استفاده می‌شود . مجموعه این جهات بزبان عربی وسعت کم نظیری بخشیده است .

این نسبت باصل «زبان عربی» .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### عصر طلایی ادبیات عرب

این نام شاید شایسته‌ترین نامی است که میتوان به **عصر جاهلیت** ؛ یعنی دوران قبل از اسلام و مخصوصاً زمانهای نزدیک بظهور پیامبر اکرم (ص) داد .

راستی آن عصر يك عصر طلایی از نظر ادبیات بود ؛ همان اعراب بادیه نشین ، همان پاره‌پارها و نیمه وحشیها ؛ علیرغم تمام محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی ، دل‌هایی سرشار از ذوق ادبی ، و شعر ، و سخن‌سنجی داشتند .

بطوریکه امروز اشعاری که یادگار آن دوران طلایی است از اصیل‌ترین و پرمایه‌ترین اشعار عرب محسوب میشود و ذخائر گرانبهائی برای علاقه‌مندان ادبیات عربی اصیل است که در بحث‌های مختلف ادبی بان استشهاده میکنند .

این خود بهترین دلیل برای نبوغ ادبی و ذوق سخن پروری اعراب آن دوران میباشد  
**گوستاولوبون** مستشرق معروف فرانسوی در این باره سخنی دارد که برای اثبات مقصود  
 ما قابل توجه است .

او در کتاب خود (تاریخ تمدن اسلام) میگوید : «اینکه گفته اند اعراب جاهلیت مطلقاً  
 سابقه تمدن نداشته اند باور کردنی نیست ، زیرا یک زبان بسیار عالی بایکرشته ادبیات ممکن  
 نیست دفعتاً وجود پیدا کند ، این زبان نشانه تمدن درخشانی است که اعراب در گذشته دور  
 داشته اند و امروز کمتر آثاری از آن بجای مانده است » (۱)

گرچه بعقیده ما استدلال گوستاولوبون برای اثبات سابقه تمدن درخشان اعراب حجاز  
 منطقی نیست ؛ زیرا تنها یک زبان وسیع و عالی نمیتواند نشانه تمدن درخشانی باشد . ما معتقدیم  
 این موضوع ممکن است از ذوق ادبی خاصی سرچشمه گیرد که در روح اقوام چادر نشین که از  
 یک زندگی کاملاً بدوی برخوردارند میتواند وجود داشته باشد ، خلاصه هیچ جای تعجب  
 نیست که در میان اقوام چادر نشین و بیابانگرد چنان ذوق سرشاری در جنبه های ادبی  
 و مربوط به زبان وجود داشته باشد بدون اینکه تمدن درخشانی دارا باشند .  
 ولی از این گفتار بخوبی برمیآید که «گوستاولوبون» زبان اعراب آن دوره را آنچنان  
 عالی دانسته که آنرا در خور یک تمدن درخشان معرفی میکند .

\* \* \*

### بارار عکاظ یا نمايشگاه بزرگ اقتصادي وادبي

عربها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال بنام «بازار عکاظ» داشتند که در  
 عین حال یک مجمع مهم ادبی و یک کنگره سیاسی و قضائی نیز محسوب میشد .

وضع این بازار جالب و شنیدنی بود : قبائل مختلف حجاز در ماه های حرام (ماه های  
 که جنگ رادر آن حرام میدانستند و وقتاً دست از خونریزی و کشت و کشتار برمی داشتند  
 و آرامش مختصری در شبه جزیره بوجود می آمد) بسوی این بازار هجوم می آوردند .

در این بازار همه گونه کالا های مختلف مبادله میشد و علاوه بر فعالیت های اقتصادی عالیترین  
 نمونه نظم و نشر عربی از طرف شعرا و سخن سرایان توانای عرب در این کنگره بزرگ عرضه می -  
 گردید که بهترین آنها بعنوان «شعر سال» انتخاب میشد . البته موفقیت در این مسابقه بزرگ  
 ادبی ؛ افتخار قابل ملاحظه ای برای سراینده آن شعر و قبیله اش بود .

**جرجی زیدان** درباره بازار عکاظ مینویسد :

این بازار در نزدیکی شهر «طائف» بود و قبائل حجاز که در ماههای حرام با نجامی آمدند در نخلستانهای مجاور آن چادر میزدند و مشغول دادوستد میشدند .

طائفه قریش برای جلب افراد بیشتری بسوی این بازار آنجا را **نمایشگاه شهر و ادب و خطابه** قرار داده بودند .

(زیرا عربها باین موضوع علاقه وافری داشتند) و باین ترتیب هر سال عده ای از گویندگان و خطیبان عرب برای اظهار فضل و کسب شهرت با نجامی آمدند .

ضمناً اگر کسی اسیری داشت ؛ و میخواست اسیر خود را از اسیرکننده اش خریداری کند بمکاظ میآمد ؛ و هر کس نزاعی داشت برای دادخواهی و دادرسی با نجامی آمد ، و قبل از آنکه بازار افتتاح گردد بکنفر را بعنوان سرپرستی و اداره امور آنجا انتخاب میکردند که غالباً از «بنی تمیم» بود ... (۱)

این بود نمونه ای از پیشرفتهای عربهای جاهل در فن شعر و خطابه و ادبیات .

\* \* \*

### برای کوبیدن انقلاب دست بچه کارهایی زدند !

قرآن در میان چنین جمعیتی پیدا شد که علاوه برداشتن یک زبان عالی و پرمایه در آن عصر باوج ترقی ادبی خود رسیده بودند .

ولی با اینهمه قرآن (قطع نظر از جنبه های دیگری که در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت) فصل نوینی در ادبیات عرب گشود ؛ و آنچنان شور و انقلاب دامنه داری در پهنه زبان عرب بوجود آورد که قابل مقایسه با تأثیر و نفوذ هیچیک از آثار زنده ادبی و اشعار عکاظ و معلقات سبع نبود .

شعر او سخن سرایان عرب در آغاز ب فکر مبارزه افتادند ولی خیلی زود متوجه شدند که جاذبه و نفوذ و قدرت منطق قرآن بیش از آنست که بتوان با آن برابرگی کرد .  
لذا ناچار دست بمبارزات «منفی و غیر منطقی» زدند .

این مبارزات باشکال گوناگونی صورت میگرفت که در پاره ای از موارد شکل کودکانه و مضحکی داشت و حکایت از نهایت عجز و بیچارگی و ناتوانی آنها میکرد .

یکی از طریق مبارزه آنها این بود که عده ای را مأمور کردند در همان موقعی که پیامبر

اسلام میخواست دلهای عده‌ای از مردم حقیقت‌جو را با آیات شیوای قرآن مجذوب سازد با «کفر زنده‌های، متمد» و «سوت کشیدن» و «قال وغوغا» آنچنان جنجالی برپا کنند که آهنگه دلتوازی پیامبر در میان آنها گم شود!

این موضوع را قرآن در «آیه ۲۶ سوره فصلت» بازگو کرده است:

**وقال الذین کفروا لاتمھوا الھذا القرآن والغو فبہ لعلکم تغلبون :**  
«کفار گفتند باین قرآن گوش فراندهید و در اثناء آن جبار و جنجال راه بیاندازید شاید پیرو شوید»! (۱)

راه دیگری که برای انحراف افکار عمومی مردم از قرآن اندیشیدند این بود که: تاجری بنام «نض بن حارث» که در آن وقت با ایران مبادلات تجارتي داشت، داستانهای هیجان‌انگیز قهرمانان ایران باستان و افسانه‌های آبدار رستم و اسفندیار را که با روح حماسی اعراب سازش داشت بضمیمه سرگذشت شاهان بزرگ ایران و شرح کاخهای رؤیائی آنها بقیمت‌های قابل توجهی خریداری کرده بود؛ و برای سران قریش با رمنان آورد.

آنها هم برای منحرف ساختن افکار توده مردم که سخت در تحت تأثیر آیات قرآن قرار گرفته بودند (ویا به تعبیر دیگر برای فراهم کردن وسائل تفریح و سرگرمی سالم!) از آن استفاده کردند و گفتند:

اگر محمد داستان عاد و ثمود برای شما میخواند ما از آن بهتر را برای شما تهیه کرده‌ایم، داستان رستم و اسفندیار و پهلوانان بزرگ ایران زمین!

ولی متأسفانه این نقشه هم نگرفت، وریشه‌های قرآن روز بروز در اعماق دلهای محکم‌تر میشد و جوانه‌های تازه میزد.

اما مضحک‌تر از تمام این طرق مبارزه همان بلائی بود که بر سر «اسعد بن زراره» آوردند. او از طایفه «خزرج» بود که سالیان دراز با طایفه «اوس» جنگ و ستیز داشتند. هنگامیکه از «مدینه» برای جلب همکاری نظامی مردم مکه با نجا آمد در ملاقاتهای اولیه از دوست قدیمش «عتبه بن ربیعہ» این جمله را شنید:

«این روزها شخصی بنام «محمد» در مکه پیدا شده که برضد آئین بت پرستی همان آئین نیاکان ما قیام کرده و تمام حوادث را تحت الشعاع قرار داده است بطوریکه ما قادر به هیچ‌گونه کمک بشما نیستیم»!

«اسعد» بسیار علاقه‌مند شد این مرد اعجوبه را که در این مدت کوتاهی چنان تکان سختی با افکار

مردم مکه داده است از نزدیک ببینند .

- او الان کجاست ؟

.. در کنار کعبه (در حجر اسماعیل) نشسته و مردم را با کلمات مخصوصی بآئین

خود میخواند .

- آیا من میتوانم با او ملاقات کنم ؟

- آری ، ولی بسیار خطرناک است . زیرا او تورا با گفتار خود سحر میکند !

- بالاخره من ناچارم اطراف خانه کعبه طواف کنم ، چگونه میتوانم سخنان او را نشنوم ،

مگر او در حجر اسماعیل کنار کعبه نشسته است ؟

- چرا . . . ولی بیای این **قطعه «پنبه»** ! را بگیر و در گوشت بگذار تا سخنان

او را شنوی !

- پنبه . . . ؟

- آری ، پنبه !

اسعد پنبه را گرفت و در گوش گذارد و برای طواف به مسجد الحرام آمد ، و مشغول طواف شد ، در «دور اول» نگاه عمیقی به پیغمبر اسلام کرد که اطراف او را مانند تشنگانی که دور چشمه آب زندگی جمع شوند گرفته اند و با دقت بسخنانش گوش میدهند .

در «دور دوم» طاقت نیاورد ، با خود گفت این چه کار احمقانه ای است که من گوش خود را به بندم و از چنین جریان مهمی که در مکه میگذرد بیخبر بمانم . این **پنبه** ، **لحمی** ، **را** **از گوش خود بیرون کنم** بیخبر چه خبر است ؟ . این را گفت و پنبه را با خشم و نفرت از گوش بدر آورد و باروئی گشاده خدمت پیغمبر آمد . . .

- محمد ! بگو به بینم ما را بچه چیز دعوت میکند ؟

.. بسوی خداوند یگانه یکتا ، و این که من فرستاده او هستم . . . سپس دو آیه

از سوره انعام ( آیه ۱۵۲ و ۱۵۳ ) را که عصاره قسمت مهمی از اصول و فروع اسلام است بر او خواند .

«اسعد» چنان مجذوب و مسحور آیات قرآن واقع شد که بی اختیار فریاد زد : « من

گواهی میدهم معبودی شایسته ستایش جز خداوند یگانه نیست و تو پیامبر او هستی . . . **آری**

**من مسلمان شدم !**